

## ایران و ایالات متحده: شکل‌گیری گروه‌بندی آسیای غربی

رحمن قهرمانپور، بناب

Hooman Peimani, *Iran and The United States: The Rise of West Asian Grouping*, Westport: Praeger, 1999, 135 pages.

کتاب ایران و ایالات متحده گروه‌بندی آسیای غربی در شش فصل تنظیم شده که فصل اول آن را مقدمه و فصل آخر را نتیجه‌گیری تشکیل می‌دهد. غیر از این دو فصل عناوین فصول دوم تا پنجم به ترتیب عبارتند از: ظهور گروه‌بندی منطقه‌ای آسیای غرب، قدرت در حال ظهور، سیاست خارجی جدید ایران، همپوشانی منافع و علایم مثبت. علاوه بر اینها کتاب دارای علایم اختصاری، پیش‌گفتار، کتابنامه و ضمیمه نیز می‌باشد.

در یک نگاه کلی نویسنده کتاب کوشیده است تا از منظری رئالیستی همپوشانی مافع ملی ایران و آمریکا را در سه منطقه خلیج فارس، آسیای مرکزی و

قفقاز مورد بررسی قرار دهد. او بر این باور است که این همپوشانی سرانجام باعث خواهد شد تا دو کشور ایران و آمریکا با لحاظ درک منافع ملی روابط خود را از سرگیرند. اما این تجدید روابط در سالهای نزدیک صورت نخواهد گرفت چون هم در ایران و هم در آمریکا مخالفت‌هایی وجود دارد. ولی همین مخالفتها نیز سرانجام موجب نزدیکی دو کشور خواهد شد. نویسنده بر این اعتقاد است که ظهور گروه‌بندی منطقه‌ای آسیای غربی امری طبیعی است که به واسطه انجام تحولات در نظم بین‌الملل پس از جنگ سرد رخ داده است. به همین دلیل نیز دو کشور آمریکا و ایران به خاطر داشتن منافع سرشار در این گروه‌بندی و عدم تضاد بنیادین منافع به صورتی طبیعی به همدیگر نزدیک خواهند شد. کل کتاب در صدد است فرضیه فوق را به اثبات برساند.

نویسنده در پیشگفتار خاطر نشان می‌کند که انگیزه وی برای تألیف این کتاب تحولاتی بوده که در طی دهه گذشته و مخصوصاً چند ماه آخر قبل از تألیف کتاب صورت گرفته است و مهمترین آنها عبارتند از گذار ایران از یک سیاست خارجی

بین الملل گرا به سیاست خارجی ملی گرایانه. بهبود روابط ایران با کشورهای عربی و آسیای مرکزی و قفقاز و نیز اتحادیه اروپا پیامدهای این تحول هستند. از طرف دیگر در بعد داخلی نیز در میان نخبگان نوعی اجماع در مورد لزوم عادی سازی روابط با آمریکا در حال ظهور است و در عین حال نظرات محافظه کاران و میانه روها در این مورد بیش از پیش به هم نزدیک می شود. به نظر نویسنده علایم مثبت ارسالی از سوی ایران و آمریکا در سطوح مختلف از جمله ریاست جمهوری همگی موید این ادعای مطرح شده در کتاب است که این دو کشور در درازمدت به رابطه ای عادی احتیاج دارند و عوامل مختلفی از جمله منافع اقتصادی، سیاسی و ملاحظات امنیتی دو طرف را برای برقراری یک رابطه عادی تحت فشار قرار خواهد داد. گرچه هنوز معلوم نیست که این امر چه زمان اتفاق خواهد افتاد، فرایند عادی سازی روابط آغاز شده است. نویسنده یادآور می شود که هیچ کس نباید انتظار پیشرفت قریب الوقوع در روابط دو کشور را داشته باشد، لکن می توان منتظر بود که فصل جدید در روابط ایران و آمریکا در آینده

نزدیک آغاز شود. مفروض نویسنده این است که تحولات صورت گرفته در داخل خود ایران اصلی ترین عامل برای نزدیکی این کشور به آمریکاست. چون این تحولات در جهت گذار از ایده آلیسم به واقعگرایی است و همین ایران را و امی دارد تا آمریکا را در معادلات سیاسی خود بیش از پیش مد نظر قرار دهد.

در مقدمه، نویسنده خاطرنشان می کند که برخلاف ادعای برخی ناظران، فروپاشی نظام دوقطبی منجر به ایجاد یک جهان تک قطبی توسط آمریکا نشده است. زیرا عوامل داخلی و خارجی مختلفی تنها ابرقدرت بودن این کشور را به چالش کشیده اند. از جمله اتحادیه اروپا، چین، روسیه، هند و پاکستان. چون در طی بیست سال گذشته عوامل مختلف برخی کشورها را تبدیل به قدرتی منطقه ای کرده است تا حدی که می توانند در مقابل خواسته های آمریکا مقاومت کنند. مخصوصاً به این علت که آنها در مناطقی استراتژیک ظهور کرده اند که یک نوع گروه بندی در آنها شکل گرفته است. گروه بندی منطقه ای آسیای غربی نیز در این بستر معنی پیدا می کند.

عوامل مختلفی در این منطقه وجود دارند که بستر مناسبی را برای یک گروه بندی منطقه ای در میان سه منطقه استراتژیک آسیای مرکزی، قفقاز و خلیج فارس فراهم آورده اند مانند جمعیت روبه افزایش، بازارهای تجاری وسیع، انرژی فسیلی فراوان، قدرت بالقوه نظامی و نیز موقعیت استثنایی ژئوپلیتیک.

روابط ایران و آمریکا را نیز باید در بستر این گروه بندی مورد بررسی قرار داد. چون هم آمریکا به عنوان یک قدرت فرامنطقه ای و هم ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای در حال ظهور در این گروه بندی، دارای منافع مشترکی در این سه منطقه اند.

اگرچه این منافع یکی نیستند ولی لزوماً هم در نقطه مقابل یکدیگر قرار ندارند، و به یک تعبیر حتی مکمل یکدیگر نیز می باشند. نویسندگان معتقد است علایمی وجود دارد که نشان می دهد در هر دو کشور مردم به این نتیجه رسیده اند که به همکاری دولتهای خود با یکدیگر احتیاج دارند. بر این اساس نویسندگان می کوشد که در چهار فصل نشان دهد چرا ایران و آمریکا در این سه منطقه نیازمند همکاری اند. در فصل دوم کتاب

خصوصیات این گروه بندی مورد بررسی قرار می گیرد. در فصل سوم نشان داده می شود که چرا ایران در این گروه بندی، یک قدرت منطقه ای در حال ظهور است. در فصل چهارم سیاست خارجی جدید ایران که تقویت کننده نقش مهم منطقه ای آن است بررسی می شود و بالاخره در فصل پنجم به این مسئله پرداخته می شود که چگونه منافع

ایران و آمریکا در این سه منطقه همپوشانی پیدا می کنند. فصل آخر یا همان فصل نتیجه گیری به گفته نویسنده با توجه به اجتناب ناپذیری تجدید روابط ایران و آمریکا، مسایلی را مد نظر قرار می دهد که به تسریع عادی سازی این روند کمک می کنند.

فصل دوم کتاب از سه قسمت تشکیل شده است:

۱. عواملی که به شکل گیری گروه بندی آسیای غربی کمک می کنند،
۲. ویژگیهای این گروه بندی، ۳. گسترش روابط میان کشورهای عضو این گروه بندی. در مورد یک، به چهار دسته از عواملی که می توانند زمینه ظهور گروه بندی فوق الذکر را در دهه اول قرن ۲۱ فراهم آورند اشاره می شود. این عوامل عبارتند از:

الف. عوامل سیاسی و اقتصادی،  
 ب. عوامل جغرافیایی، ج. عوامل تاریخی،  
 فرهنگی و اجتماعی، و د. عوامل امنیتی.

نویسنده بر این اعتقاد است که دو  
 مانع سیاسی مهم که پیشتر موجب عدم  
 گروه‌بندی می‌شدند هم‌اکنون از میان  
 رفته‌اند که عبارتند از: ۱. نوع سیاست  
 خارجی ایران، و ۲. وجود شوروی. در واقع  
 سیاست خارجی گذشته ایران که انقلابی  
 و غیرقابل پیش‌بینی‌تر بود، بعد از پایان جنگ  
 ایران و عراق کم‌کم شکل متعادلتر و قابل  
 پیش‌بینی پیدا کرد و لذا کشورهای دیگر  
 در صدد آن برآمدند که روابط خود را با این  
 کشور عادی سازند. از نظر نویسنده نقطه  
 عطف سیاست خارجی ایران موضعگیری  
 عالی آن در برابر حمله عراق به کویت بود.  
 ایران با محکوم کردن حمله به کویت و نیز  
 همکاری‌های بعدی خود با سازمان ملل،  
 اعتماد کشورهای حاشیه خلیج فارس را  
 جلب کرد. با انتخاب آقای خاتمی در ژوئن  
 ۱۹۹۷ (خرداد ۱۳۷۶) و اعلام سیاست  
 تنش‌زدایی وی با کشورهای منطقه و دیگر  
 کشورها این روند تسریع شد. از نظر نویسنده  
 نه تنها اتحادیه اروپا و آمریکا که مخاطب

اصلی ایده گفت و گوی تمدن‌ها بودند، آن را  
 دریافت کردند بلکه این ایده سبب شد تا  
 روابط ایران با کشورهای منطقه نیز بهبود  
 پیدا کند. این ایده تا حد زیادی در صدد  
 کاستن از فشاری بود که کشورهای غربی و  
 مخصوصاً آمریکا بر کشورهای منطقه  
 خلیج فارس وارد می‌کردند تا برقراری رابطه  
 با ایران را مشروط به تغییر سیاست‌های ایران  
 نسبت به غرب بکنند.

دومین عامل سیاسی که منجر به  
 ظهور این منطقه‌گرایی شده عبارتست از  
 فروپاشی شوروی. بعد از پایان جنگ سرد و با  
 تشکیل جمهوریهای تازه استقلال یافته،  
 روسیه عملاً خود را نسبت به سرنوشت  
 آنها بی‌تفاوت نشان داد و رهیافت  
 آتلانتیک‌گرایانه را پیش گرفت تا بتواند برای  
 حل مشکلات خود از کشورهای غربی  
 کمک بگیرد.

روسیه بر این باور بود که این  
 جمهوریها باری بر دوش این کشورند و در  
 طول تاریخ موجب شده‌اند تا روسیه نتواند  
 خود را به پای غرب برساند. روسیه بعد از  
 این که از کمک غرب ناامید شد دیگر باره در  
 ۱۹۹۲ در سیاست خارجی خود رهیافت

اروپایی- آسیایی (اوراسیایی) را پیش گرفت و با حضور کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی دولتهای مستقل مشترک المنافع (CIS) را تشکیل داد. اما ترس تاریخی این جمهوریها از روسیه آنان را مجبور کرده است تا دنبال یک بدیل باشند. عامل دیگر این بود که کشورهای غربی تمایل زیادی به حضور در منطقه ناامن قفقاز و آسیای مرکزی نداشتند و تنها در مناطق نفت خیز دریای خزر حاضر به سرمایه گذاری بودند. در چنین فضایی بود که ترکیه خود را بدیلی برای روسیه و غرب معرفی کرد. به دلایل اشتراکات تاریخی و زبانی این کشور توانست در ابتدا موقعیت خوبی را در قفقاز و آسیای مرکزی کسب کند. علاوه بر این تلاش غرب بر این بود که ترکیه را الگوی مناسبی برای توسعه این کشورها معرفی کند اما مشکلات داخلی ترکیه و پیشرفته نبودن صنایع این کشور مانع حضور مؤثر در این منطقه بود. با افول موقعیت ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز توجه این کشورها به ایران معطوف شد. نزدیکی ایران به این کشورها نیز پنج دلیل عمده داشت:

۱. بازار وسیع و غنی در این منطقه در صورت بهره برداری از منابع انرژی؛

۲. موقعیت ایران به عنوان پلی برای ورود این کشورها به تجارت بین المللی و نیز صدور گاز و نفت آنها از ایران به مناطق دیگر که ارز کلانی را نصیب ایران می کند؛

۳. روابط با این کشورها می تواند مشکل بیکاری را در ایران حل کند؛

۴. ایران می تواند قفقاز را جانشین ارتباط خود با اروپا بکند که هم اکنون از طریق ترکیه صورت می گیرد؛

۵. کشورهای چوقاقستان، ازبکستان، ارمنستان و گرجستان که دارای تواناییهای مؤثری در صنایع سنگین و نیز سلاحهای پیشرفته اند، می توانند برخی از نیازهای ایران را برطرف کنند. ایران نیز در همین راستا فعالیتهای مختلفی از جمله بازسازی اسکله ها در انزلی گرفته تا راه اندازی راه آهن تجن- سرخس- مشهد را انجام داد که کل آسیای مرکزی را از طریق ترکمنستان به خط آهن ایران وصل می کند. بر اثر این فعالیتهای بود که تقاضا از ایران برای سرمایه گذاری در این مناطق افزایش یافت.

از نظر عوامل جغرافیایی نویسنده به این نکته مهم اشاره می کند که روسیه و افغانستان به دلیل شرایط ناامن خود مسیر

در قسمت عوامل تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، نویسنده به این نکته اشار می کند که اکثر جمهوریهای تازه استقلال یافته دارای علائق فرهنگی تاریخی با ایران هستند. چون قبلاً جزو سرزمین ایران بودند. آذربایجان، ترکمنستان، تاجیکستان و گرجستان از لحاظ قومیتی به ایران نزدیکی قابل توجهی دارند و زبان فارسی عاملی است که این کشورها را به ایران پیوند می دهد. ایران می تواند با تحریک قومیت‌های مختلف ایرانی واقع در این منطقه ناامنی به وجود آورد. اما از طرف دیگر این کشورها نیز می توانند قومیت‌های ایران را تحریک کنند. لذا یک وابستگی متقابل امنیتی میان ایران و این کشورها وجود دارد که آنها را بیش از پیش به هم نزدیک می کند. نویسنده در همین راستا و برای نشان دادن اهمیت ایران برای امنیت منطقه ای موجود در گروه بندی آسیای غربی به بررسی نقش ایران در امنیت این مناطق می پردازد و نشان می دهد که چگونه ایران در مسایل داخلی تاجیکستان و نیز جنگ آذربایجان و ارمنستان کوشید تا زمینه های صلح را در منطقه تقویت کند و این در حالی بود که روسیه و ترکیه چندان از

مناسبی برای انتقال گاز و نفت نیستند. از طرف دیگر در گرجستان نیز ثبات سیاسی وجود ندارد. روسیه که از مخالفت آمریکا با عبور مسیر نفت و گاز از ایران منتفع می شود در صدد است تا مسیر ترکیه و قفقاز را نیز ناامن جلوه دهد تا از این طریق بتواند روسیه را تنها مسیر مطمئن برای انتقال نفت و گاز جلوه دهد.

اما با توجه به حوادثی که در چند سال گذشته در چین و دیگر مناطق صورت گرفته، ثابت شده است که مسیر روسیه ناامن است. بنابراین تنها مسیر مطمئنی که در حال حاضر وجود دارد ایران است. اوضاع افغانستان مغشوش و مسیر چین نیز غیراقتصادی است. از نظر نویسنده به دو دلیل عمده ایران بهترین مسیر برای انتقال نفت و گاز منطقه آسیای مرکزی و قفقاز می باشد.

۱. ایران کوتاهترین مسیر را دارد؛

۲. این مسیر امن ترین و قابل اعتمادترین مسیر است.

با بهبود روابط ایران و کشورهای خلیج فارس، بهترین مسیر برای دسترسی این کشورها به آسیای مرکزی و قفقاز مسیر ایران خواهد بود.

نامن بودن این مناطق ناراضی نبودند. همچنین ایران با توجه به جمعیت قابل توجه شیعیان در برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس، یکی از ستونهای اصلی امنیت خلیج فارس محسوب می شود.

در قسمت دوم فصل دوم نویسنده ویژگیهای گروه بندی و منطقه ای آسیای غرب را بر می شمارد. این عوامل به نظر وی عبارتند از منابع غنی انرژی (گاز طبیعی، نفت، زغال سنگ) که دارای اهمیت استراتژیک برای جهان صنعتی است، ثروت قابل توجه کشورهای حاشیه خلیج فارس و جمعیت ۱۵۰ میلیونی که در حال افزایش است و بازار قابل توجهی را تشکیل می دهد. همچنین از نظر استراتژیک این منطقه پلی است میان جهان صنعتی و کشورهای آسیایی در حال رشد. از طرف دیگر این منطقه مرز چندین منطقه مهم استراتژیک دنیا یعنی خاورمیانه، اروپای شرقی، شرق آسیا و شبه قاره هند می باشد. در مقابل این ویژگیهای مثبت این گروه بندی از لحاظ نظامی چندان قوی نیست. لکن با توجه به عوامل فوق این ضعف می تواند در آینده جبران شود. در قسمت سوم نویسنده برای

اثبات ادعای خود در مورد ظهور گروه بندی منطقه ای آسیای غربی به گسترش روابط میان کشورهای عضو آن می پردازد و در این راستا روابط ایران را با کشورهای سه منطقه خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز مورد بررسی قرار می دهد. وی ضمن بررسی تنشهای ایجاد شده میان ایران و برخی از کشورهای سه منطقه مزبور به این نتیجه می رسد که در حال حاضر ایران روابط قابل توجهی با هریک از این کشورها برقرار کرده است که همین نیز زمینه های گروه بندی را تقویت می کند.

محور بحث فصل سوم کتاب چرایی و چگونگی تبدیل ایران به یک قدرت منطقه ای است. در همین راستا دو دسته عوامل خارجی و داخلی مورد بررسی قرار می گیرند. در بعد داخلی نویسنده به این نکته اشاره می کند که در دوران جنگ ایران و عراق و به دلیل تحریم ایران از سوی غرب، ایران ناچار شد در بسیاری از زمینه ها به نوعی خود کفایی برسد و احتیاجات اولیه خود را در بسیاری از زمینه ها برطرف کند. چهار عامل در این مورد مؤثر بودند: ۱. انزوایگری ایران، ۲. تحریم اقتصادی

بین ایران و آسیای مرکزی و قفقاز به وجود آید. عامل دوم نیز باعث شده است تا ایران علاوه بر دو منطقه فوق الذکر در خلیج فارس نیز حضوری مؤثر داشته باشد.

در فصل چهارم کتاب نویسنده با مروری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی از بدو تشکیل تا کنون پیشنهادهایی نیز در جهت بهبود وضعیت کنونی سیاست خارجی ارائه می دهد. در این پیشنهاد اگرچه مستقیماً به همراهی ایران و آمریکا اشاره نمی شود، محتوای کلام نویسنده گویای آن است که در وضعیت کنونی هیچ کشوری جز آمریکا نمی تواند طرف مورد اعتماد ایران باشد، زیرا منافع ایران در منطقه بیش از همه با منافع آمریکا همپوشانی می کند. به عقیده نویسنده سیاست خارجی رادیکال جمهوری اسلامی از یک طرف نتیجه طبیعی یک نظم انقلابی نوپا بود و از طرف دیگر ریشه در احساس ناامنی شدید مقامات جمهوری اسلامی داشت. همین احساس ناامنی بود که منجر به اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان در اوایل انقلاب شد. با شروع جنگ ایران و عراق و پشتیبانی اکثر قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای از عراق این

ایران در دهه ۱۹۸۰، ۳. حمله عراق به ایران و ۴. کمبود شدید ارز برای واردات. این چهار عامل باعث شدند تا ایران در چهار حوزه صنایع غیرنظامی، صنایع نظامی، آموزش و کشاورزی به موفقیت های قابل توجهی دست یابد. در صنایع غیرنظامی به فعالیتهای انجام شده در زمینه صنایع خودروسازی، داروسازی، الکترونیک، پتروشیمی، حفاظت از محیط زیست و عمران اشاره شده و بر این نکته تأکید شده است که در همه زمینه های فوق موفقیت های داخلی ایران قابل توجه است و این کشور می تواند بدون کمک های فنی خارجی، بسیاری از پروژه های مهم خود را به تنهایی راه اندازی کند. در بعد نظامی نیز با ذکر آزمایش موفقیت آمیز موشک شهاب ۴ با برد ۲۰۰۰ کیلومتر نویسنده یادآور می شود خطاست اگر تصور شود که تمام موفقیت های ایران در این زمینه مدیون کمک های فنی - نظامی کشورهای خارجی است. از نظر عوامل خارجی به نظر نویسنده دو عامل در قدرت یابی ایران مؤثر بوده اند. ۱. سقوط شوروی و ۲. تغییر موضع کشورهای همسایه نسبت به ایران. عامل اول باعث شده است که رابطه طبیعی



احساس ناامنی عمیق و عمیق تر شد. چون ایران همزمان با جنگ به خاطر قضیه اشغال سفارت تحریم اقتصادی هم شده بود. با پایان جنگ ویرانگر و تداوم حیات نظام اسلامی و بی اثر شدن تهدیدات داخلی مشروعیت و اقتدار، اعتماد به نفس در جمهوری اسلامی افزایش یافت و نخبگان ایران دریافتند که باید به یک سیاست خارجی قابل پیش بینی رو بیاورند. به نظر نویسنده اتخاذ سیاست خارجی رادیکال در دهه اول انقلاب عملاً به سود دشمنان ایران بود. چون غیرقابل پیش بینی بودن آن مانع از تعهد سیاسی کشورهای دیگر نسبت به ایران می شد. بدین ترتیب این سیاست خارجی دو پهلو و مبهم منافع اقتصادی، سیاسی و امنیتی/نظامی دولت را به شدت در معرض خطر قرار داد. نکته جالب توجهی که نویسنده بدان اشاره می کند این است که ایران علیرغم اتخاذ این سیاست خارجی، به دو دلیل توانست از پس مشکلات برآید. اول اینکه جمهوری اسلامی روابط خود با برخی از کشورها را که حتی سابقاً با ایران دشمن بودند حفظ کرد. این کشورها که گزینش می شدند اکثراً کشورهای صنعتی در آمریکای لاتین،

آسیای جنوب شرقی، آفریقا، خاورمیانه و اروپای شرقی بودند همانند کشورهای آلبانی، لیبی، پاکستان، سوریه، سودان، آفریقای جنوبی، بورکینافاسو، و کوبا. دوم اینکه ایران قدرتهای بزرگ را علیه یکدیگر به بازی گرفت و مانع از آن شد که جبهه مشترکی علیه ایران تشکیل شود. ایران برای مقابله با فشار انگلیس و آمریکا به تجارت با ژاپن، روسیه و چین روی آورد و این دو کشور آخری به دلیل عضویت در شورای امنیت توانستند از فشارهای اعضای دیگر جلوگیری کنند. بعدها ایران روابط خود را با فرانسه و آلمان و نیز کشورهای اتحادیه اروپا گسترش داد و این کشورها مانع فشار بیشتر بر ایران شدند.

نویسنده در قسمت بعدی این فصل به این بحث می پردازد که چرا تغییر در سیاست خارجی ایران امری طبیعی است، ولی اشاره می کند که سیاست انزوایطلبانه ایران در دوران جنگ عملاً باعث شد که ایران نتواند از کمک کشورهای دیگر بهره مند شود. از طرف دیگر این انزوا سبب محرومیت ایران از کمکهای سازمانهای بین المللی (نظیر سازمان ملل) و نیز سازمانهای

منطقه ای (نظیر سازمان کنفرانس اسلامی) شد. با پایان گرفتن جنگ این وضع به مراتب بدتر هم شد. یعنی ایران نتوانست در محافل بین المللی عراق را متجاوز معرفی کند. حتی بعد از پذیرش قطعنامه سازمان ملل، عراق در کار مبادله اسراء اخلال ایجاد کرد و ایران همچنان نتوانست این کشور را تحت فشار بین المللی قرار دهد.

پایان جنگ و نیاز به بازسازی با سقوط شوروی و سپس جنگ خلیج فارس همزمان شد. ایران در همین دوران از سیاست خارجی ایده آلیستی به یک سیاست خارجی عمل گرایانه رو آورد و کوشید تا روابط خود را با همه کشورها به جزء آمریکا و اسرائیل بهبود بخشد. بعد از حمله عراق به کویت ایران همکاریهای خود را با سازمان ملل گسترش داد و بدینسان کم کم از انزوا بیرون آمد. در همین راستا فعالیتهای ایران برای برقراری صلح در افغانستان و تاجیکستان مورد تقدیر مقامات سازمان ملل قرار گرفت. از بعدی دیگر فعالیتهای ایران در زمینه مبارزه با مواد مخدر به خاطر جو به وجود آمده مورد تقدیر دیگر کشورها و نیز سازمان ملل قرار گرفت.

نویسنده برای اتخاذ یک رهیافت درازمدت در سیاست خارجی ایران پیشنهادهایی را ارائه می دهد. وی نخست به این مسئله می پردازد که چرا اتخاذ چنین رهیافتی الزامی است. به نظر وی مشکلات سیاسی و اقتصادی ایران تا حدی نتیجه خطاهای سیاست خارجی ایران است و در صورتی که ایران بخواهد اقدام به بازسازی و بهبود وضعیت اقتصادی خود بکند، باید هم در داخل و هم در خارج ثبات ایجاد کند و این مسئله از دو طریق قابل دسترسی است:

۱. اصلاح نظام داخلی سیاسی برای جوابگویی به نیازهای اقتصادی
  ۲. شکل دهی مجدد به سیاست خارجی برای تسهیل دسترسی به اهداف
- نویسنده یادآور می شود که هرچقدر ایران در سیاست خارجی خود با کشورهای مختلف ارتباط داشته باشد، به همان اندازه میزان آسیب پذیری آن پایین خواهد آمد. از همین رو امنیت آینده نیز در گروه تنظیم سیاست خارجی آن می باشد. به خاطر انزوای گریبی در سیاست خارجی بود که عراق نتوانست به ایران حمله کند. از طرف دیگر به خاطر تنش زابودن منطقه خاورمیانه و نیز

احتمال درگیری میان ایران و اسرائیل، ترکیه و حتی روسیه، ایران باید هرچه بیشتر در سیاست خارجی خود واقع‌گرایانه عمل بکند. توصیه‌هایی که نویسنده در این راستا ارائه می‌دهد عبارتند از:

۱. کاهش اعتماد نسبت به روسیه و

چین

۲. متعادل کردن رابطه با

اتحادیه اروپا

۳. توجه به همپوشانی منافع ایران و

آمریکا در منطقه آسیای غربی

نویسنده بر این اعتقاد است که نه

روسیه و نه چین متحد خوبی برای ایران

نیستند. چون اولاً چین دارای تکنولوژی

پیشرفته‌ای نیستند که بتواند روند بازسازی

در ایران را تسریع بکند، دوم اینکه چین

متحد قابل اعتمادی نیست. یعنی علیرغم

اینکه چین یک قدرت هسته‌ای است و در

شورای امنیت هم صاحب رأی می‌باشد ولی

هر زمان که تحت فشار اعضای شورا قرار

می‌گیرد، از رأی دادن به نفع ایران اجتناب

می‌کند. سرانجام چین نمی‌خواهد به خاطر

ایران با آمریکا وارد چالش شود، به همین

خاطر نیز تحت فشار این کشور روابط نظامی

و هسته‌ای خود را با ایران محدود کرده است. در مورد روسیه نیز نویسنده بر این اعتقاد است که ایران بالاچاره و برای رفع نیازهای خود به تکنولوژی نسبتاً پیشرفته نظامی برای تأمین امنیتش، به روسیه نزدیک شده است.

همین‌طور وابستگی متقابل امنیتی این دو

کشور به یکدیگر به دلایل مختلف و از جمله

مخالفت با گسترش ناتو به شرق، آنها را به

هم نزدیکتر کرده است. لیکن باید توجه

داشت که در سه قرن گذشته اصلی‌ترین

منبع تهدید برای ایران روسیه بوده است و لذا

ایران باید با احتیاط با روسیه برخورد کند. در

مورد اتحادیه اروپا نیز نویسنده بر این اعتقاد

است که این اتحادیه می‌خواهد از موضع یک

ابرقدرت با ایران برخورد کند. اما با توجه به

گرایشهای ناهمگون در داخل آن ایران باید از

گسترش بیش از حد روابط و لذا وابستگی به

این اتحادیه اجتناب کند. بالاخره در مورد

همپوشانی منافع ایران و آمریکا نویسنده

معتقد است که ایران و آمریکا در سه منطقه

خلیج فارس، قفقاز و آسیای مرکزی دارای

منافع هستند. این منافع برای ایران و

آمریکا هم اقتصادی و هم سیاسی است،

از سوی دیگر این منافع لزوماً یکدیگر را دفع

نمی‌کنند. یعنی در خلیج فارس آمریکا برای تأمین امنیت به ایران نیازمند است و در مورد آسیای مرکزی و قفقاز نیز ایران مطمئن‌ترین مسیر برای انتقال نفت و گاز می‌باشد. این دو کشور می‌توانند برای تأمین منافع خود به همکاری بپردازند.

در فصل پنجم نویسنده به بررسی روابط ایران و آمریکا می‌پردازد و دلایل خود را در مورد اینکه این دو کشور تهدید درازمدت برای یکدیگر نیستند ارائه می‌دهد. از نظر او چهار دلیل عمده برای تغییر سیاست آمریکا نسبت به ایران وجود دارد:

۱. منافع استراتژیک این کشور در خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز؛

۲. منافع در بازارهای مناطق تولیدکننده انرژی؛

۳. مواجه شدن با چالش‌های منطقه‌ای؛ و

۴. دایمی بودن تهدید ایران برای آمریکا.

در مورد چالش‌ها، نویسنده به این نکته اشاره می‌کند که قدرت نسبی آمریکا پس از جنگ سرد دچار افول شده و این درحالیست

که ایران تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای شده است. لذا آمریکا دیگر نمی‌تواند روابط زمان رژیم گذشته را با ایران دوباره احیا کند. در قسمت آخر در مورد تهدیدات سه‌گانه از جانب ایران یعنی برنامه‌های هسته‌ای، تلاش برای توقف مذاکرات صلح و بالاخره

حمایت از تروریسم، نویسنده خاطر نشان می‌کند که آمریکا هیچ دلیل مستندی در مورد این اتهامات ارائه نکرده است. مقامات ایران نیز همواره با اعضای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری مداوم داشته‌اند، و ضمن رد هرگونه تروریسم بر عدم مداخله عملی در روند مذاکرات تأکید کرده‌اند.

از سوی دیگر، دو دلیل عمده برای تغییر در سیاست خارجی ایران نسبت به آمریکا وجود دارد. اول اینکه آمریکا یک تهدید درازمدت

برای ایران نیست چون ایران آن اندازه قدرت دارد که از خود دفاع کند و مقامات نظامی

ایران نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند و دوم اینکه منافع ایران و آمریکا با همدیگر

سازگاری دارند و حتی در بسیاری موارد نظیر ثبات در منطقه دارای انرژی این منافع

مکمل یکدیگر نیز می‌باشند. سرانجام در این فصل نویسنده به فشارهای وارده بر تغییر

رفتار دو کشور در قبال هم می‌پردازد و از جمله به نقض قانون داماتو توسط شرکت‌های مختلف و نیز تلاش برای لغو آن توسط شرکتهای نفتی آمریکایی اشاره می‌کند. چون این قانون، شرکتهای نفتی را هم از بازار ایران و هم از انتقال نفت دریای خزر از طریق ایران محروم کرده است. همچنین مؤلف در این قسمت به سه دلیل اجتناب ایران از اعلام تمایل به بهبود روابط با آمریکا اشاره می‌کند که به ترتیب عبارتند از:

۱. ترس از سلطه سیاسی ناشی از سلطه اقتصادی آمریکا در صورت بهبود روابط با این کشور،

۲. عدم اجماع نخبگان و سران جناحها در مورد رابطه با آمریکا، و

۳. وابسته بودن مشروعیت نظام اسلامی به مخالفت با آمریکا به طوری که ممکن است تجدید روابط با این کشور موجب ناآرامیهای سیاسی در داخل کشور شود.

در فصل آخر و فصل نتیجه‌گیری نویسنده ضمن ارائه خلاصه‌ای از مطالب فصل‌های قبل شرایطی را برمی‌شمارد که می‌توانند در روند بهبود روابط دو کشور

ایران و آمریکا اختلال ایجاد کنند. این شرایط عبارتند از:

۱. تلاش یکی از دو دولت برای سلطه بر مناطق نفت خیز، و

۲. تعهد یک یا هر دو دولت به بازیگران غیرمنطقه‌ای.

علیرغم وجود موانع مختلف بر سر راه تجدید روابط میان آمریکا و ایران نویسنده نسبت به آینده آن خوش بین است و در آخرین کلام خود بر این نکته تأکید می‌کند که عادی سازی روابط ایران و آمریکا قبل از برسرکار آمدن دولت جدید آمریکا ممکن نخواهد بود. به نظر می‌رسد این پیش بینی نه چندان مشکل نویسنده نیز تحقق پیدا کرده است.

اصلی‌ترین نقدی که می‌توان بر نظریات نویسنده وارد کرد گرایش وی به نوعی تقلیل‌گرایی است. این گرایش ریشه در

رهیافت واقع‌گرایانه نویسنده دارد. به عنوان نمونه وی مشکلات روابط ایران و آمریکا را در یک روند طبیعی قابل حل می‌داند. چون مفروض این است که حرکت از ایده آلیسم به رئالیسم در سیاست خارجی ایران تثبیت

شده است. حال آنکه حوادث چندان

تأیید کننده کامل این انتقال نیستند. هنوز در میان سران ایران رسیدن به اجماع در مورد منافع ملی امری است بسیار مشکل. همین طور بسیاری از علمای مستقر در قم هنوز رابطه با آمریکا را یک مفسده می دانند و قاعده فقهی دفع افسد به فاسد را در این مورد قابل اعمال نمی دانند. در موارد دیگری نیز می توان مفروضات نویسنده را به چالش کشید از جمله در مورد روابط ایران با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز. شکی نیست که ایران در حال حاضر با بسیاری از کشورهای این منطقه مشکل دارد. همچنین مفروض نویسنده این است که نفوذ و قدرت ترکیه در این منطقه کاهش یافته است که این نیز چندان با واقعیات تطبیق ندارد. علاوه بر این در طی این سالها ایران همواره از نفوذ اسرائیلیها در این منطقه خبر داده و نویسنده در این کتاب اشاره ای به این مسئله نکرده است. در مورد خلیج فارس نیز دو موضوع یعنی مشکل جزایر سه گانه و نیز سیاست مهار دوجانبه مورد بررسی قرار نگرفته است. اشاره نکردن به این موارد و نیز مشکلات داخلی ایران این شائبه را در خواننده ایجاد می کند که نویسنده در

مورد ایران اندکی تعصب به خرج داده است. یکی دیگر از مواردی که شاید تعجب خواننده را برانگیزد، خوش بینی بیش از حد نویسنده می باشد. اصولاً واقعگرایان نسبت به مسایل بدبینانه و با احتیاط نگاه می کنند، در حالی که نویسنده علیرغم رعایت این نکته در مورد کشورهای چون روسیه، چین، و اتحادیه اروپا، در مورد آمریکا با خوش بینی به قضیه نگاه می کند، با این حال کار او در نوع خود بدیع است.

این کتاب به خواننده ایرانی گوشزد می کند که موقعیت کشورش کجاست و چگونه باید از این موقعیت استثنایی پدید آمده بهره برداری کند. چون دور از ذهن نیست که خواننده ایرانی با مطالعه این کتاب بر این نکته تاریخی صحه بگذارد که ایران همواره کشوری با پتانسیلهای قوی بوده و حداقل از لحاظ نیروی انسانی جهان سومی نبوده است. کتاب با داشتن نکاتی آموزنده خاطر نشان می کند که ایران یکبار دیگر در معرض یک انتخاب تاریخی و نقطه عطف قرار گرفته است و هرگونه غفلت آن خطایی نابخشودنی برای این نسل خواهد بود. این کتاب از معدود کتابهایی است که در سالهای

## تازهای کتاب در مورد خاورمیانه

تهیه و تنظیم: دکتر حمید احمدی  
دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

اخیر به شیوه‌ای آکادمیک و مستند به بررسی دورنمای روابط ایران و آمریکا پرداخته است و این امتیازی بزرگ برای این کتاب می‌باشد.

Adam Garfinkle, *Politics and Society in*

*Modern Israel: Myths and Realities*,

Armonk, NY: M. E. Sharpe, 2000,

336 pages.

سیاست و جامعه در اسرائیل مدرن:

افسانه‌ها و واقعیتها

نویسنده در این کتاب که خود آن را

یک کتاب درسی مقدماتی می‌خواند، بر آن

است تا پیشینه‌های تاریخی اسرائیل کنونی

را تبیین کند. نویسنده از همان آغاز میان

سنت تاریخی یهود و شرایط کنونی در

اسرائیل ارتباط برقرار کرده، برای درک

سیاست، جامعه و فرهنگ اسرائیل یک

چارچوب مفهومی ارائه می‌دهد. از دیدگاه

نویسنده، منش اسرائیلی در اثر ترکیبی از

تجربیات مشترکی که در طول هزاران سال

انباشته شده، شکل گرفته است.

او با اشاره به نشانه‌های توراتی

خاطر نشان می‌سازد که چگونه مردم یهود و

\* هومن پیمانی مشاور مستقل مؤسسات

سازمان ملل متحد در سوئیس است و پژوهش‌ها و

نوشته‌های پیشین وی درباره خلیج فارس، قفقاز و

آسیای مرکزی می‌باشد. از جمله تألیفات نویسنده

عبارتند از امنیت منطقه‌ای و آینده آسیای

مرکزی: رقابت ایران، ترکیه و روسیه که توسط

ناشر همین کتاب در سال ۱۹۹۸ منتشر

شده است.

